

بحران‌های برآمده از پربیندالیسم دولتی در مناسبات بین‌المللی عصر جهانی‌شدن^۱

محبوب همتی، دکتر رحمت عباس تبار

چکیده

پربیندالیسم و دولت پربیندال نوعی نظام سیاسی است که در آن، نخبگان و کارگزاران دولتی در قالب سیاست حامی - پیرو به سبب نقش و کارویژه‌های خود در موقعیت‌های سیاسی از امتیازات ویژه و مازاد بر حقوق معمول برخوردار می‌شوند و با دسترسی گسترده و ویژه به منابع قدرت و ثروت، نظام سیاسی و اقتصادی را به خدمت منافع شخصی و بانندی خود درمی‌آورند. به این ترتیب، نظام سیاسی را به سوی فساد سازمان‌یافته سوق می‌دهند. سیطره نظام سرمایه‌داری بر مناسبات اقتصادی جهان و اعمال تقسیم کار، به پیدایش نوعی پربیندالیسم در سطح بین‌الملل منجر شده و جهان را به دو قطب دولت‌های توسعه‌یافته و دولت‌های در حال توسعه و یا کمتر توسعه تبدیل کرده است. در مناسبات بین‌المللی از زمان پیدایش و سیطره نظام سرمایه‌داری نوعی سیاست حامی پروری در سطح نظام بین‌الملل ظهور یافت که با تقسیم جهان به دو قطب دولت‌های توسعه‌یافته و دولت‌های در حال توسعه و یا کمتر توسعه تبدیل کرد. این سیاست حامی پروری در سطح نظام بین‌الملل به مناسباتی اشاره دارد که طی آن کشورهای توسعه‌یافته با استفاده از سازوکارهای قدرت و با حمایت از دولت‌های فاقد مشروعیت داخلی، ضمن تضمین بقای آن‌ها، مقدمات غارت منابع کشورهای آن‌ها را فراهم می‌آورند. حمایت از بقای دولت‌های فاقد مشروعیت تولیدکننده نفت در خاورمیانه از جمله نمونه‌های بارز پربیندالیسم بین‌المللی به شمار می‌رود. این پدیده به بروز بحرانی‌هایی در مناسبات میان کشورها می‌انجامد که به پرسش اصلی

۱. مقاله برگرفته از پژوهش پسادکتری خانم محبوبه همتی با عنوان «تحلیل تأثیرات و پیامدهای جهانی‌شدن بر پربیندالیسم دولتی» به راهنمایی جناب آقای دکتر رحمت عباس تبار (با مرتبه علمی دانشیار) در دانشگاه مازندران-بابلسر است.



این مقاله تبدیل شده است: ظهور پربندالیسم در مناسبات بین‌المللی از طریق جهانی‌سازی نظام سرمایه‌داری چه بحران‌هایی را در تعاملات کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه پدید آورده است؟ فرضیه مقاله آن است که ظهور پربندالیسم در اثر جهانی‌سازی بروز بحران‌های مشروعیت، هژمونی، هویت و انباشت را در مناسبات بین‌المللی موجب شده است.

روش‌شناسی: روش‌شناسی مورد توجه و قابل استفاده در مقاله از روش توصیفی - تحلیلی و با اقدام به ارائه یک رویکرد نظری خاص برای تحلیل پربندالیسم در نظم بین‌الملل در بستر روش‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل است.

یافته‌ها: یافته‌های مقاله که از روش توصیفی - تحلیلی و با اقدام به ارائه یک رویکرد نظری خاص برای تحلیل پربندالیسم در نظم بین‌الملل در بستر روش‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به دست آمد نشان می‌دهد که پربندالیسم در سطح نظام جهانی به شکل‌گیری ۴ نوع بحران‌های مشروعیت، هویت، هژمونی و انباشت منجر شده است. بحران‌های حادث شده به تعمیق نابرابری اقتصادی و سیاسی، بهره‌کشی و استثمار، وابستگی سیاسی و اقتصادی و عقب‌ماندگی کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه‌یافته منجر شده است. در واقع پربندالیسم، اقتصاد بین‌المللی را به نوعی نظام بازاری قماری تبدیل کرده که در آن، گروهی از دولت‌ها همیشه برنده و دسته‌ای دیگر همیشه بازنده‌اند.

نتیجه‌گیری: مناسبات استعماری و استثمارگری غالب در نظام سرمایه‌داری، ساختار و عملکرد دولت‌های در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته را با بحران‌های چند چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی مواجه می‌کند. بحران‌هایی مانند بحران مشروعیت، بحران هویت، بحران هژمونی و بحران انباشت که نابرابری‌های هرچه عمیق‌تر را برای دولت‌های توسعه‌نیافته در سطح نظم جهانی به همراه داشته و این کشورها را به منبع غارت و استثمار کشورهای توسعه‌یافته تبدیل کرده است. بررسی ابعاد بحران‌های چهارگانه در قالب پربندالیسم دولتی در سطح نظم جهانی از نتایج غیرقابل انکار نظام سرمایه‌داری است.

واژگان کلیدی: پربندالیسم، حامی پروری، جهانی‌سازی، بحران‌های مشروعیت، هویت، هژمونی و انباشت.

۱. مقدمه و بیان مسئله

پربیندالیسم و دولت پربیندال نوعی نظام سیاسی است که در آن، نخبگان و کارگزاران دولتی در قالب سیاست حامی - پیرو به سبب نقش و کارویژه‌های خود در موقعیت‌های سیاسی از امتیازات ویژه و مازاد بر حقوق معمول برخوردار می‌شوند و با دسترسی گسترده و ویژه به منابع قدرت و ثروت، نظام سیاسی و اقتصادی را به خدمت منافع شخصی و بانندی خود درمی‌آورند. به این ترتیب، نظام سیاسی را به سوی فساد سازمان‌یافته سوق می‌دهند. سیطره نظام سرمایه‌داری بر مناسبات اقتصادی جهان و اعمال تقسیم کار، به پیدایش نوعی پربیندالیسم در سطح بین‌الملل منجر شده و جهان را به دو قطب دولت‌های توسعه‌یافته و دولت‌های درحال توسعه و یا کمتر توسعه تبدیل کرده است. غالب شدن حامی پروری از نوع پربیندالیسم در مناسبات بین‌المللی از طریق جهانی‌سازی نظام سرمایه‌داری، بحران‌هایی را در تعاملات کشورهای توسعه‌یافته پدید آورده که بررسی آن موضوع این پژوهش است. به نظر می‌رسد حامی پروری در نتیجه جهانی‌سازی نظام سرمایه‌داری تعمیق یافته و مناسبات استثماری را بر کشورها حاکم و به کشورهای توسعه‌یافته کمک کرده است تا با استفاده از سازوکارهای قدرت به غارت منابع مادی و معنوی کشورهای توسعه‌نا یافته بپردازند. چنین مناسباتی موجب بروز بحران‌های مشروعیت، هژمونی، هویت و انباشت در کشورهای درحال توسعه شده است که به تعمیق نابرابری اقتصادی و سیاسی، بهره‌کشی و استثمار، وابستگی سیاسی و اقتصادی و عقب‌ماندگی کشورهای درحال توسعه با کشورهای توسعه منجر شده است. بررسی ابعاد گوناگون این موضوع مسئله این مقاله است.

۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

مؤلفه‌های ایجابی دلالت‌کننده بر اهمیت این پژوهش عبارت‌اند از:

- شناخت پربیندالیسم
- شناخت بحران‌های برآمده از گسترش پربیندالیسم در سطح مناسبات دولت‌ها؛
- شناخت فرایند جهانی‌سازی در نظام بین‌الملل و ارتباط آن با شکل‌گیری پربیندالیسم جهانی؛
- پیشنهاد راهبردهای مؤثر و کارآمد مقابله با پربیندالیسم بینادولتی؛



مؤلفه‌های سلبی دال بر ضرورت این پژوهش نیز عبارت‌اند از:

- غلبه مناسبات پربیندالی بر روابط کشورها از طریق جهانی‌سازی هدفمند و سازمان‌دهی شده،
- از دست رفتن فرصت‌ها برای اصلاح روند جهانی‌سازی مبتنی بر پربیندالیسم
- تهدید شدن اقتدار، حاکمیت و منافع ملی کشورها در نتیجه استیلای الگوی پربیندالی بر مناسبات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی.

۲. پیشینه پژوهش

نظریه پربیندالیسم و سیاست پربیندالی اساساً به فساد نخبگان سیاسی در درون نظام دولت‌ها دلالت دارد و به سطح مناسبات بین‌المللی تسری داده نشد و در تجزیه و تحلیل مناسبات بین‌دولتی چندان خوش اقبال نبود. به همین سبب، چند اثر نگارش یافته با موضوع پربیندالیسم در سطح درون دولتی محدود مانده‌اند که به شماری از آن‌ها اشاره می‌شود.

۳.۱. کتاب «دموکراسی و سیاست پربیندالی در نیجریه: ظهور و سقوط جمهوری دوم»، اثر ریچارد ژوزف (۱۹۷۷)، نخستین اثری بود که در آن، مفهوم پربیندالیسم برای بررسی فساد دستگاه سیاسی در نیجریه و ارتباط آن با مسئله دموکراسی جعل شد. نویسنده با بررسی ویژگی نظام سیاسی نیجریه، سیاست‌های پربیندالیستی را مانع رشد و تکوین دموکراسی تحت عنوان «مشکل یا معضل دموکراسی» در آن کشور دانسته است (ژوزف، ۱۹۷۷).

۳.۲. یکی دیگر از پژوهش‌های برجسته در عرصه جهانی‌سازی و تقسیم کار بین‌المللی، کتاب «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» اثر راجر ترز است که در سال ۱۳۸۰ به فارسی ترجمه و چاپ شد. به زعم نویسنده، تغییرات در اقتصاد سیاسی بین‌المللی و نگرش‌های لیبرالیستی به این معنا نیست که وضعیت پایدار اقتصادی در جهان جایگزین نظم اقتصادی پایدار دیگری می‌شود بلکه این تغییرات به طور طبیعی با بی‌نظمی، سود و یا ضرر گروهی همراه خواهد بود (ترز، ۱۳۸۰).

۳.۳. سوزان استرنج (۱۳۷۹) در مقاله‌ای با عنوان «جهانی‌شدن، فرسایش اقتدار کشور و تحول اقتصاد جهانی»، جهانی‌شدن را عنصر اصلی در ایجاد مرزبندی‌های جدید در حوزه اقتدار سیاسی و

تحولات مربوط به اقتصاد سیاسی جهانی می‌داند و از کاسته شدن قدرت دولت‌ها و ظهور بازیگران غیردولتی در عرصه جهانی‌شدن خبر می‌دهد (استرنج، ۱۳۷۹).

۳.۴. مقاله «دولت پربیندال، چارچوبی تئوریک برای فهم فساد سیاسی» به قلم محبوبه همتی، مرتضی علویان و علی کریمی، نخستین پژوهش داخلی است که در آن، مبانی تئوریک دولت پربیندال به تفصیل تشریح شد. به‌زعم نویسندگان نظریه پربیندالیسم ریشه در دیدگاه ماکس وبر داشته و در مطالعات ریچارد ژوزف به کمال رسیده است (همتی و دیگران، ۱۳۹۹).

در پیشینه پژوهشی ارائه‌شده، نظریه پربیندالیسم در سطح خرد و درون‌کشوری محدود مانده است، درحالی‌که به نظر نگارنده این مقاله، نظریه مزبور پتانسیل لازم را برای تسری به سطح مناسبات جهانی و نظام بین‌المللی برآمده از نظام وستفالی دارد. مقاله حاضر تلاش دارد تا با بررسی این موضوع، نظریه پربیندالیسم را به روابط بین‌دولت‌های حامی و پیرو در سطح نظام بین‌المللی تسری دهد.

۴. اهداف تحقیق

۴.۱. هدف اصلی:

شناسایی بحران‌های برآمده از غلبه پربیندالیسم بر مناسبات بین‌المللی در عصر جهانی‌سازی.

۴.۲. اهداف فرعی:

شناخت مبانی نظری نظریه پربیندالیسم؛

شناخت روند جهانی‌سازی و ارتباط آن با پربیندالیسم بین‌المللی.

۵. پرسش‌های تحقیق

۵.۱. پرسش اصلی:

• متناظر با هدف اصلی، پرسش آن است که غلبه پربیندالیسم بر مناسبات بین‌المللی در عصر

جهانی‌سازی به بروز چه بحران‌هایی منجر شده است؟

۵.۲. پرسش‌های فرعی:

متناظر با اهداف فرعی، پرسش‌های فرعی پژوهش عبارت‌اند از:

• پربیندالیسم چیست و مبانی نظری آن کدام‌اند؟



- روند جهانی‌سازی چگونه فرایند استیلای پریندالیسم را بر مناسبات بین‌المللی حاکم کرده است؟

۶. چیستی پریندالیسم

همان‌طور که در پیشینه ادبیات موجود آمد، مفهوم پریندال یا پریندالیسم را ژوزف جعل کرد تا نحوه عملکرد نخبگان و کارگزاران دولتی در سطح نظام سیاسی کشور نیجریه بررسی و رابطه آن را با عدم رشد دموکراسی در آن کشور تبیین کند. به نظر وی نخبگان به خاطر نقش و کارویژه‌های خود در مشاغل و موقعیت‌های گوناگون سیاسی از امتیازات ویژه در سطح دولت برخوردار می‌شوند و هدف اصلی آنان معطوف به دسترسی گسترده و ویژه به منابع قدرت در دو سطح نظام سیاسی و اقتصادی است؛ بنابراین نظر، پریندالیسم به نظام‌های سیاسی اشاره دارد که در آن‌ها مأموران رسمی انتخاب‌شده توسط نظام سیاسی و کارکنان حکومتی احساس می‌کنند باید سهم یا حقی از منابع درآمدی حکومت بردارند و از آن برای سودرسانی به حامیان و نزدیکان خود اعم از مذهبی، قومیتی و سیاسی استفاده کنند. در نظر ژوزف، پریندال سازمان پریندال به اداره یا نهادی اطلاق می‌شود که پادشاه در آن، درآمد حاصل از اجاره یا اداره سیستم را به افراد نزدیک خود تخصیص می‌دهد (ژوزف، ۱۹۸۷: ۸).

بنابراین، صفت پریندال به الگوهایی از رفتار سیاسی اشاره دارد که در آن مناصب سیاسی، رقابت‌آمیز دانسته می‌شوند و باید برای سود شخصی دارندگان ادارات و مناصب و گروه حامی آن‌ها مورد استفاده قرار گیرند. در این نوع نظام سیاسی، هدف عمومی و قانونی اداره مناصب سیاسی در درون سیستم سیاسی به‌عنوان یک نگرانی و دغدغه درجه دوم تلقی می‌شود هرچند این هدف در ساختار تعریف‌شده باشد (ژوزف، ۱۹۸۷: ۸). نظام سیاسی پریندال، گروه‌های مختلف و اجزای آن را قادر می‌سازد تا منافع خود را در سطح شخصی تعریف کنند. سیاست پریندال، نوعی الگوی رفتار سیاسی-اجتماعی است که به‌سرعت آموخته‌شده، عادی شده و پذیرفته می‌شود. این پذیرش ممکن است تا بدان جا پیش رود که چنین نظام سیاسی با کفایت و روشی عقلانی و سودآور برای کاهش هزینه‌های اجتماعی و سیاسی و افزایش سود دانسته می‌شود. درحالی‌که

واقعیت چنین نیست و این گونه نظام‌های سیاسی اغلب زیان‌آوردند و با افزایش ثروت گروه خاص متحد در بالای هرم قدرت سیاسی، دستاورد اندکی برای سطوح پایین‌تر داشته و برای اکثریت مردم در سطح جامعه چیزی جز بدبختی و فقر ندارد (ژوزف: ۱۹۸۷: ۲۷).

ژوزف تأکید داشت نظام سیاسی پربیندال سیستمی خودتوجیه‌گر است و به الگوی تضاد دائمی در درون سطوح مختلف نظام سیاسی مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر چون عملکرد آن، سیاسی کردن تفاوت‌های طبقاتی، قومیتی، ناحیه‌ای و زبانی است، نظام سیاسی را به ظرفی پر از تنش‌های غیرقابل حل و پرجوش و خروش تبدیل می‌کند که باید به‌طور منظم سرپوشی روی آن گذاشته شود تا از آن محافظت و در زمان مناسب این درپوش برداشته شود (ژوزف، ۱۹۸۷: ۱۰).

اساساً نظریه پربیندالیسم و نظام پربیندال تلاش دارد تا مناسبات فسادزای نخبگان سیاسی را در درون نظام‌های سیاسی تبیین کند، درحالی‌که در این مقاله در تعریف عملیاتی پربیندالیسم تلاش بر این است تا از ظرفیت‌های این نظریه برای تبیین مناسبات جهانی و نظام بین‌المللی برآمده از نظام وستفالی غرب محور استفاده کند. در واقع تلاش دارد نظریه پربیندالیسم را به روابط بین دولت‌های حامی و پیرو در سطح نظام بین‌المللی تسری دهد. بر این اساس، تعریف عملیاتی مفهوم پربیندالیسم بر این نکته دلالت دارد که پربیندالیسم به نظر مناسب‌ترین مفهوم برای توضیح تنازع شدید و دائمی در عرصه سیاست بین‌المللی در جهت کنترل درآوردن و بهره‌مندی از منابع ثروت است. در این چارچوب، از مفهوم پربیندالیسم برای اشاره به تعاملات فراملی استفاده می‌شود که هدف آن‌ها استقرار و تحکیم مناسبات حامی-پیرو است.

۶.۱. سازوکارهای پربیندالیسم

استیلاي پربیندالیسم در عرصه مناسبات بین‌المللی به کمک سازوکارهای تحقق‌می‌یابد که مهم‌ترین آن‌ها، کلاینتالیسم یا حامی‌پروری است که در ادامه به‌اختصار به آن اشاره خواهد شد.

۶.۱.۱. حامی‌پروری/کلاینتالیسم

حامی‌پروری، سازوکاری است که به‌موجب آن، کشور یا کشورهایی به آن درجه از قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی دست می‌یابند که به آن‌ها امکان می‌دهد با دست‌کاری در نظام



بین‌المللی و به دست گرفتن درجاتی از منابع قدرت و نفوذ، دولت یا دولت‌های ضعیف‌تر را به خود وابسته کنند. نکته قابل تأمل آن است که این دسته از کشورهای صاحب قدرت و نفوذ نه تنها تقاضاهایی را از دولت‌های تابع دارند بلکه با دست کاری در قواعد بازی قدرت به نفع خود، آن‌ها را مجبور به رعایت آن قواعد بازی می‌کنند. یکی از نکات مهم در ارتباط با کلاینتالیسم، کنترل منابع حیاتی کشور تابع توسط کشور حامی است. نمونه بارز این سیاست را می‌توان در گسترش استعماری دولت‌های اروپایی در قاره آفریقا و قاره آسیا و سیطره بر منابع کانی به‌ویژه نفت و معادن طلای و ... مشاهده کرد. این اهداف در عصر استعمار مستقیم با حضور نظامی قدرت‌های بزرگ اروپایی در دو قاره آسیا و آفریقا با اشغال سرزمین‌ها تحقق می‌یافت. لیکن پس از اوج گرفتن مقاومت ملت‌ها در مقابل استعمار، استعمارگران راه کم‌هزینه‌تری را در پیش گرفتند و آن روی کار آوردن دولت‌های وابسته در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره بود. به قدرت رساندن رضاخان در ایران و تأسیس کشورهای کوچک در منطقه نفت خیز خاورمیانه که به لحاظ امنیتی و نظامی قدرت دفاع از خود را ندارند و همواره متکی به حضور نیروهای کشور حامی در خاک خود هستند، از نمونه‌های بارز حامی پروری است (ژوزف، ۱۹۸۷: ۱۴).

نکته قابل توجه آن است که دولت‌های حامی ادعا دارند عدم کنترل منابع حیاتی مثل نفت، گاز و طلا از سوی آن‌ها نوعی آسیب‌پذیری و عدم امنیت را برای دوام سیستم بین‌المللی به همراه خواهد آورد. به این ترتیب، به اقدامات خود مشروعیت می‌بخشند و زمینه را برای کنترل غیرمستقیم و انحصاری منابع حیاتی با کمترین مقاومت ملت‌های پیرو ادامه می‌دهند. در نتیجه، حامی پروری به یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در سیاست پربیندالی در سطح نظام بین‌الملل و عامل پایداری آن تبدیل شده است. روابط حامی پروری یک چارچوب پایدار برای سیاست بین‌المللی فراهم می‌کند که دارای سه ویژگی زیر است: سرشت دولت به‌عنوان تأمین‌کننده و حافظ اصلی منابع؛ وجود شبکه‌های حامی - وابسته متشکل از کشورهای قوی و ثروتمند و ضعیف و تحت سلطه نخبگان وابسته که با روش‌های فاسد سلطه خود را دوام و قوام می‌بخشند. این دسته از دولت‌های وابسته از

بی‌کفایتی‌های فراگیر سیاسی، اقتصادی و نظامی و عدم نهادینگی ساختارها رنج می‌برند و اولویتشان تأمین خواسته‌های دولت حامی است (ژوزف، ۱۹۷۸: ۲۵).

به بیان دیگر، عنصر اصلی که نوع تعاملات عمودی در سیستم بین‌المللی را معین می‌کنند، کلاینتالیسم/حامی پروری است. کلاینتالیسم، عنصر ضروری برای تحلیل سیاست و جامعه بین‌المللی بوده و تأثیرگذار در مسائل مختلف مانند جایگاه و نقش دولت‌هاست. این نوع نظام، رشته‌ای مشترک از هویت‌های قومی، منطقه‌ای و مذهبی را نیز ترسیم می‌کند. کلاینتالیسم آن‌گونه که بعضی از نویسندگان اصرار دارند در چارچوب جایگزینی سطح تحلیل نیست، کشورهای حامی از لحاظ ساخت و توزیع قدرت به سمت ترقی حرکت می‌کنند و هم‌زمان رشته‌های وابستگی بین خود و نخبگان وابسته در دولت پیرو را استحکام می‌بخشند و آن را پایه‌ای بنیادین برای تحولات بین‌المللی قرار می‌دهند. خلاصه آن که کلاینتالیسم، مجرای است که از طریق آن، کشور حامی در ارکان دولت پیرو نفوذ کرده و آن را به سوی اهداف خود سوق می‌دهد (ژوزف، ۱۹۸۷: ۳۲).

در این فرایند، حامی پروری به مؤلفه دیگری برای مشروعیت بخشی به اقدامات خود نیاز دارد و آن، ترویج و تعمیق نوعی پدرسالاری بین‌المللی یا سیادت پاتریمونیالیسم است. در این نوع از سیادت، مشروعیت قدرت، آزادانه در تصاحب دولت حامی نیست بلکه اقتدار کشور حامی بشدت وابسته به میل و خواست کشورهای پیرو است. در واقع اعضای گروه پیروان طبق قواعد بازی تعریف شده از سوی کشورهای حامی مجبور به اطاعت هستند چرا که بقا و دوام آن‌ها وابسته به کشور حامی است. از سوی دیگر، نگرانی کشورهای حامی از هر تکان و دگرگونی شدید در حس وفاداری و فرمان‌برداری کشورهای پیرو- در نتیجه دخالت غیرموجه و غیرعادلانه در امور آن‌ها- و در نتیجه به خطر افتادن منافع حیاتی آن‌ها سبب می‌شود تا کشورهای حامی از راه کارهای گوناگون تغییر فرهنگ بومی و سنتی، ایجاد گروه‌های نخبگانی وابسته و امروزه از شبکه‌های گسترده اجتماعی برای تعمیق وابستگی‌های کشورها و جوامع پیرو استفاده کنند (حجاریان، ۱۳۷۴: ۴۸).



در نتیجه، نظام حامی پروری بین‌المللی بدون هرگونه تفاوت ماهوی به منابع جدید قدرت و مشروعیت متوسل می‌شود و تلاش می‌کند برای تأمین منافع و حفظ قدرت حمایتی خود به ابزارهای نوین تجهیز می‌شود. البته در کنار آن، کوشش‌هایی برای تحصیل منابع مشروعیت‌ساز جدید انجام می‌دهد. از جمله اقدامات جدید بازتعریف رابطه حامی پروری به صورت شبکه‌ای گسترده از کشورهای وابسته است. در این مناسبات، حامی از جنبه‌های گوناگون از پیرو خود پشتیبانی و در مقابل، منافع اقتصادی خود را تضمین می‌کند و بر اقتدار سیاسی و نظامی خود می‌افزاید. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اصلی نظام‌های حامی پروری در قرن بیستم پیدایش دو قطب و بلوک شرق به رهبری شوروی و غرب به رهبری امریکا بود. در این بلوک‌بندی، تمرکز قدرت در دست رهبری قطب قرار داشت و بقیه کشورهای تابع سیاست‌های آن بودند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۹۱).

در مجموع ویژگی‌های این گونه نظام‌های بین‌المللی عبارت‌اند از: ۱. وجود سلسله‌مراتب قدرت، ۲. تصلب نهادینه شده، ۳. انحصار سیاسی، نظامی و اقتصادی، ۴. قواعد نوشته و نانوشته بازی، ۵. پیدایش شبکه‌های مختلف و سلسله‌مراتبی حامی پروری، ۶. اتکا به ارتش و نیروهای امنیتی، ۷. ترویج سیاست تفرقه‌اندازی و ایجاد تنش میان دولت‌های پیرو برای ضعیف و وابسته نگه داشتن آن‌ها (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲).

سیاست حامی پروری بین‌المللی در اواخر قرن بیستم میلادی با ظهور جهانی شدن یا جهانی‌سازی شاهد تحول نوینی بود. به واقع، جهانی‌سازی جلوه دیگری از سیاست حامی پروری را نمایان کرد. مفهوم جهانی‌سازی بازتعریف هدفمند جهانی شدن است. به ظاهر این دو مفهوم مترادف به نظر می‌آیند، اما به لحاظ بار معنایی با هم تفاوت دارند. در جهانی شدن، القای نوعی اراده و اختیار موردنظر است و می‌خواهد این پیام را به خواننده منتقل کند که جهانی شدن، واقعیتی ملموس و ضرورتی گریزناپذیر است و جوامع چاره‌ای ندارد جز اینکه خود را با این جریان نیرومند، ضروری و مفید به حال کشورها و به حال جامعه بشری سازگار کند و با طیب خاطر و اراده آزاد به مقتضیات آن گردن نهد (Lowy, 1998: 17).

در مقابل، جهانی‌سازی طرحی است به دست کشورهای ثروتمند و قدرتمند دنیا به منظور ادامه سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی کشورهای توسعه یافته بر دیگر کشورهای و آماده کردن فراگیری نظام سرمایه‌داری بر سراسر جهان (Kilminster, 1998:93). به بیان پل سوئزی جهانی‌شدن مشروعیت دادن به سیستم اقتصادی سرمایه‌داری است و می‌توان آن را نوعی فرایند جهانی‌سازی در سطح جهان تعبیر کرد. جهانی‌سازی در قلمرو سیاسی کارآمدترین، مقبول‌ترین و مشروع‌ترین ساختار سیاسی را دموکراسی می‌داند. ماهیت و جوهره لیبرالیسم یکسان است تغییر و کاربست واژه جهانی‌سازی در این وضعیت بنیادی‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد. بدین ترتیب از نظر کیفی، پدیده جهانی‌سازی و لیبرالیسم اقتصادی هم‌بستر و هم‌سنگ هستند و در راستای یکدیگر حرکت می‌کنند (Sweezy, 1997:1).

۴. بحران‌های برآمده از پربیندالیسم بین‌المللی

در درون هر ساختار قدرت و نظام سیاسی علیت‌های ساختاری چهارگانه‌ای موسوم به مشروعیت، هژمونی، هویت و انباشت وجود دارند که عملکرد آن نظام را ضرورت بندی می‌کند. در صورتی که نظام سیاسی چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی نتواند به لحاظ ساختاری نظم و الگوی متناسب با این علیت‌های ۴ گانه را برقرار سازد با بحران‌ها و پیامدهای ناشی از آن‌ها مواجه خواهد بود. نظام پربیندالی در سطح نظام بین‌المللی اگرچه با گسترش و بسط نظام سرمایه‌داری حاکم شد و با بروز جهانی‌شدن تعمیق یافت (ستاری، ۱۳۹۰: ۵۲).

نظام سرمایه‌داری از طریق جهانی‌سازی درصدد فراگیر کردن چرخه پربیندالیسم در عرصه بین‌المللی است. به نظر جهانی‌سازی با بسترها و فرایندهای خود تعیین‌بخش و از پیش سازمان‌دهی شده خود همراه با روایت استثمارگرایانه، موجب شکل‌گیری نظامی حامی - پیرو در مناسبات بین‌المللی شده و در نتیجه آن به نابرابری هرچه گسترده‌تر بین کشورهای توسعه یافته و درحال توسعه دامن زده است. جلوه‌های ظهور پربیندالیسم در سطح بین‌المللی با بروز بحران‌هایی چندگانه در نظام بین‌الملل ظهور و بروز یافته و دولت‌های درحال توسعه را به دام انداخته و پیامدهایی پایدار و جبران‌ناپذیر در حوزه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... آن‌ها برجای می‌گذارد.



تحلیل و بررسی گسترده‌گی این بحران‌ها یکی از مباحث اصلی حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی است. با بررسی چرخه‌های متفاوت پربیندالیسم، بحران‌هایی همچون بحران مشروعیت، بحران هژمونی، بحران هویت و بحران انباشت در سطح نظام بین‌الملل بروز کرده و موجبات تشدید هرچه بیشتر مناسبات حامی-پیرو بین جهان سوم و چهارم با جهان اول شده است. این روند به دلیل ابعاد گسترده جهانی‌سازی توقف‌ناپذیر است که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت.

۷.۱. بحران مشروعیت

با فشار فزاینده جهانی‌سازی اقتصادی از سوی نظام سرمایه‌داری، دولت-ملت‌ها ابزارهای انحصار خود برای کنترل جوامع را از دست می‌دهند و متزلزل می‌شوند. این تزلزل توأم با بهره‌کشی‌های اقتصادی، ساختار و بنیاد دولت‌ها را دچار تضاد و تناقض درونی می‌کند و به بحران مشروعیت دولت-ملت‌ها می‌افزاید. از این نظر جهانی‌سازی اقتصادی به چهار طریق موجب ایجاد بحران مشروعیت شده و دولت-ملت‌ها را فرسایش می‌دهد.

نخست، کارایی دولت‌های کمتر توسعه یافته در شرایط جهانی به شدت کاهش می‌یابد. قوانین سیاسی اداره دولت به‌طور عمده در محدوده سرزمینی و داخلی آن قرار دارد، لیکن ظهور شرایط جدید اقتصادی مستلزم نظام قانونی متفاوتی در سطح جهانی است و این به معنای ظهور بحران مشروعیت جدیدی در نظم جهانی برای کشورهاست. افزایش رژیم‌های نوین بین‌المللی در اثر فرایندهای جدید اقتصادی گویای کاهش کارایی دولت‌ها و نیاز آن‌ها به فرایندها و ابزارهای جهانی است و این امر هویت دولت‌های ملی در حال توسعه را با بحران و تضاد مواجه می‌سازد. شرایط جهانی شدن به‌ویژه در بعد اقتصادی، مسائل و پدیده‌های جدیدی را برای دولت‌ها در سطح جهان پدید آورده که نمی‌توان آن‌ها را در چارچوب دولت-ملت مدیریت کرد.

دوم، جهانی شدن اقتصاد موجب شده تا دولت-سرزمین به معنای وستفالیایی آن تحلیل رفته و دیگر سرزمین ملی و مرز، بستر مناسبی برای اعمال اقتدار و تشریح پدیده‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نباشد و سبب بحران مشروعیت در نظم جهانی برای دولت‌ها شود. بازتعریف جدید اقتدار دولت-ملت در سطح کلان نظم جهانی ضرورت یافته است.

سوم، در اثر فرایندهای اقتصادی ناشی از جهانی‌شدن، نظام جهانی برای حفظ سلطه نظام سرمایه‌داری ناگزیر از مداخله بیشتر در حوزه عمومی است و این امر موجب می‌شود که دولت-ملت‌ها ابزارهای مدیریت و کنترل خود را در حیطه مدیریت سیاسی از دست بدهند. به‌طور مثال، قدرت دولت در داخل مبتنی بر اخذ مالیات است اما شرایط اقتصادی جهانی و فشارهای ناشی از مبادله سرمایه و نیروی کار توسط نظام سرمایه‌داری، امکان اخذ مالیات را در داخل کم می‌کند و چون امکان اخذ مالیات در عرصه جهانی نیست قدرت مالی دولت‌ها به‌شدت کاهش می‌یابد. کاهش قدرت مالی و ابزار کنترل دولت در حوزه سیاسی برای حفظ مشروعیت خود در شرایطی است که مطالبات مردم به‌واسطه فرایندهای نوین اقتصادی جهانی از دولت افزایش بیشتری می‌یابد. بدین گونه دولت‌ها دچار بحران و تضاد می‌شوند؛ زیرا مطالبات از طریق فرایندهای جهانی افزایش یافته اما توان دولت‌ها برای مدیریت و پاسخگویی به این مطالبات به دلیل وجود مناسبات سرمایه‌داری کاهش می‌یابد. افزایش مطالبات و کاهش ابزارهای مدیریتی باعث گسترش بحران مشروعیت برای دولت‌ها می‌شود. از سوی دیگر، مواجهه دولت‌ها با بنیاد سرمایه‌داری مدرن، ساختار اجتماعی-سیاسی آن‌ها را دچار دگرگونی می‌کند و انگاره خدایان سرزمینی قدرت، مهار بر قلمرو خود را از کف می‌دهند (کلسون، ۲۰۲۳: ۶۸).

جهانی‌شدن اقتصاد با سلطه نظام سرمایه‌داری چند مفروضه دارد که حیطه اقتدار دولت‌ها را محدود می‌کند: مفروضه اول، هرچه سیستم سرمایه‌داری جهانی تر می‌شود، دولت‌ها ضعیف‌تر می‌شوند و حاکمیت آن‌ها محدودتر و ضعیف‌تر می‌گردد. مفروضه دوم، قدرت به‌طور روزافزون پراکنده‌تر می‌شود و از واحدهای ملی به عناصری انتقال می‌یابد که مرز نمی‌شناسد و در سطح کاملاً جهانی عمل می‌کنند. مفروضه سوم، به دلیل قدرت نظام سرمایه‌داری و جریان جهانی‌شدن اقتصادی، تعریف مفهوم اقتدار از محدوده واحدهای ملی خارج شده و به سطح جهانی انتقال یافته است. مفروضه چهارم، سرمایه‌داری جهانی به دنبال تعریف نوعی اقتدار جهانی ترکیب‌شده از واحدهای ملی است تا بتواند از قدرت ایدئولوژیک و مدیریتی این اقتدار جهانی برای تسلط هرچه بیشتر نظام سرمایه‌داری بهره‌برداری کند. آنچه مسلم است این که دولت-ملت در شرایط متحول



منظومه پساملی ایجادشده توسط نظم سرمایه‌داری، دیگر قادر نیست با بازگشت به درون غلاف خود قدرت و نیروی پیشین را بازیابد (میلر، ۱۹۹۰: ۱۲۲ و ۱۳۲).

شکل‌گیری بحران مشروعیت در درون دولت‌ها در نظم لیبرال کنونی، نتیجه کنشگری مداوم اقتصادی نظام سرمایه‌داری جهت مدیریت اقتصاد جهانی است که این امر می‌تواند مقوم بحران عمومی در درون نظام دولت-ملت‌ها باشد. تغییر در الگوهای هنجاری مشروعیت سیاسی دولت‌ها خود زاینده رشد نفوذ دائمی نظام سرمایه‌داری به درون نظام دولت-ملت‌هاست. سرمایه‌داری لیبرال به دلیل نحوه عملکرد بازاری در درون دولت-ملت‌ها نهادینه و به گونه‌ای غیرسیاسی شده است. تلاش برای بازتولید سرمایه اقتصادی در دل سرمایه‌داری لیبرال از طریق منابع جهانی در نظام دولت-ملت‌ها زمانی که با مداخله بیشتر نظام سرمایه‌داری در درون دولت‌ها همراه شود، بحران به وجود می‌آورد. پایه اصلی بحران در این امر نهفته است که مرکز ثقل اصلی بحران مشروعیت در درون دولت‌ها از عملکرد نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد. دولت ملی در اثر روابط اقتصادی سودجویانه نظام سرمایه‌داری و مداخله‌گری در نظم داخلی دولت-ملت‌ها به تدریج به سازمانی تبدیل می‌شود که به جهت رفع نیازمندی‌های خود مجبور به همراهی با نظام سرمایه‌داری است و سازمان‌دهی حوزه عمومی نیز از دستش خارج می‌شود. این امر تضادی را در درون دولت به وجود می‌آورد و کل نظام را با بحران مشروعیت مواجه می‌سازد. با گسترش حیطه کار و مداخله دولت در اثر روابط سرمایه‌داری جدید، این امر موجب می‌شود که مطالبات مردم از دولت افزایش یابد و موجب افزایش توقعات و خواسته‌های عمومی از دولت می‌شود. در نتیجه، دولت به‌عنوان مرکز ثقل سرمایه‌داری جدید در تناقض و بحران گرفتار می‌شود؛ زیرا از یک‌سو باید برای برآورده ساختن نیازهای فراملی شهروندان خود حافظ منافع طبقاتی و اقتصادی جریان سرمایه‌داری خاص باشد و از سوی دیگر، وفاداری و نظر مساعد عامه مردم را نیز جلب کند. این تضاد بحران‌آفرین موجب پیدایش بحران مشروعیت از طریق نظام سرمایه‌داری است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۹۷).

به‌طور مثال در کشورهای آمریکای لاتین از جمله برزیل، قدرت دولت که در اساس باید بر مبنای اخذ مالیات باشد، اما شرایط جهانی و نوع عملکرد نظام سرمایه‌داری و عدم امکان مبادله

سریع سرمایه و نیروی کار امکان اخذ مالیات را در داخل کم می‌کند و چون امکان اخذ مالیات در عرصه جهانی نیست قدرت مالی دولت به شدت کاهش می‌یابد. کاهش قدرت مالی دولت و ابزار کنترل دولت در شرایطی است که مطالبات مردم از دولت افزایش بیشتری می‌یابد. دولت بدین گونه در درون خود دچار تضاد و بحران می‌شود؛ زیرا مطالبات مردم افزایش می‌یابد اما توان دولت برای مدیریت و پاسخگویی به این مناسبات در قالب مناسبات سرمایه‌داری کاهش می‌یابد. افزایش مطالبات و کاهش ابزارهای مدیریتی باعث گسترش بحران مشروعیت دولت می‌شود. حتی در برخی از کشورهای دارای مناسبات دموکراتیک مناسبات سرمایه‌داری در قالب پربیندالیسم این امر را تأیید می‌کند. رشد راست‌گرایی افراطی و ظهور چهره‌های سیاسی مانند برلوسکونی در ایتالیا از نشانه‌های همین بحران مشروعیت در نظم جهانی است. (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۲۰).

۷.۲. بحران هویت

آسیب‌های برآمده از ظهور پربیندالیسم در عصر جهانی‌شدن به گونه‌های مختلف خود را نشان می‌دهند و در قالب بحران‌های گوناگون رخ می‌نمایند. یکی از این بحران‌ها، بحران هویت است که در اثر تسلط نظام سرمایه‌داری بروز می‌کند. شرایط ناشی از شکل‌گیری پربیندالیسم و اقدامات سودجویانه نظام سرمایه‌داری در تعامل با کشورهای در حال توسعه، زمینه بروز بحران هویت را فراهم می‌کند. نظام سرمایه‌داری در جهت شکل‌دهی هویت جهانی در صدد غیریت‌سازی یا مرزبندی خودی با غیرخودی - جهان توسعه‌یافته در برابر جهان در حال توسعه - است که مبنای آن، امتیازات اقتصادی ناشی از روندهای پربیندالیسم و بسیاری دیگر از اقداماتی است که ویرای منافع اقتصادی انجام می‌شود و به‌نوعی هویت‌سازی جدید می‌انجامد و کشورهای کمتر توسعه‌یافته را با بحران هویت مواجه می‌کند.

در زمینه پربیندالیسم و بحران هویت باید به مفاهیم هویت کاذب و چندگانگی هویت اشاره شود. قدرت هژمون نظام سرمایه‌داری از طریق فرایندهای جهانی‌سازی و با هدف نفوذ سرمایه‌داری، هویت ملت‌ها را با چندگانگی مواجه می‌کند. این فرایند به قدرت هژمون اجازه



می‌دهد تا ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به گروه یا ملتی تزریق کند تا سیطره خود را بر آنان بگستراند. گروه‌ها و طبقه‌های زیردست عقاید هژمون را موردپذیرش قرار می‌دهند و هویتی جدید برای خود به وجود می‌آورند. در واقع، هویت جدید همان هویت کاذب است که جوامع را از حقیقت اصلی دور کرده و تسلط هژمون را تداوم می‌بخشد و به تدریج بحران هویت را صورت‌بندی می‌کند. به‌وضوح روشن است که این هویت، هویت اصلی فردی نیست بلکه هویت ایجادشده برای فرد است که متعلق به او نیست بلکه برای او تعریف شده تا با اقتناع وی، او را از حق واقعی خود دور نماید و ابزاری است برای تداوم حکومت هژمون. (miler, 1997:50-53)

دولت هژمون از طریق فرایندهای پیچیده نظام سرمایه‌داری درصدد ایجاد هویتی متفاوت و غالب است. این فرایند به هژمون اجازه می‌دهد تا ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی گروه غالب در سراسر جامعه به‌طور گسترده پراکنده شود و گروه‌ها و طبقه‌های زیردست عقاید آن‌ها را موردپذیرش قرار دهند. این پدیده همان هویت کاذب است که جوامع را از حقیقت اصلی دور و تسلط هژمون را تداوم می‌بخشد. در واقع فرد با هویت کاذبی که به دست می‌آورد تبدیل به فرد دومی می‌شود که شخصیت در این فرد دوم تحمیلی است نه اکتسابی، چون فرد، این شخصیت و آگاهی را خود به دست نیاورده بلکه از طریق اقناع هژمون به او تحمیل شده است. فرایند اقناع بیشتر از طریق رسانه‌ها صورت می‌گیرد؛ طوری که فرد آن‌طور که هژمون می‌خواهد می‌فهمد، می‌اندیشد و هویت خود را می‌سازد؛ بنابراین، این دست‌پرورده هژمون خطری را برای هژمون به وجود نمی‌آورد بلکه همه خطرات نصیب جوامع تحت سلطه هژمون می‌شود. جهانی‌شدن، تداوم و امتداد نظام سرمایه‌داری است که شامل «انگاره‌ها، تصاویر، نمادها، و بازنمایی‌های هویت و اجتماع» می‌شود. نظام اقتصادی حاکم در سطح جهانی تحت تسلط نهادها و شرکت‌های تحت سلطه هژمون است و این جهانی‌شدن، اشکال سیاسی-اقتصادی نئولیبرال را به دو بعد انضباطی و محلی قدرت مرتبط می‌کند و همراه با فشار بر ضعفا و امتیازات بیشتر برای اقویاست (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۷۳-۴۷۵).

در همین چارچوب، سمیر امین از جمله متفکرانی است که نقش جهانی‌شدن اقتصادی و نظام سرمایه‌داری را در بروز بحران هویت برجسته می‌کند و ایستادگی در مقابل آن را مورد توجه قرار می‌دهد. امین اشاره می‌کند که پیدایش قوم‌گرایی یک واکنش سیاسی در برابر جهانی‌شدن اقتصادی است. در پایان قرن بیستم یک بیداری در قالب شکل‌گیری و تأکید دوباره بر هویت‌های بومی، ملی و منطقه‌ای در بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله کشورهای خاورمیانه پدید آمده است. به نظر وی می‌توان فهرست بسیار بلندی از جنبش‌های جدید را که به دنبال تثبیت هویت خود در مقابل جریان جهانی‌شدن و جهانی‌سازی از سوی امپریالیسم غربی است تهیه کرد. اساساً استثمار سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری غربی در قالب جهانی‌شدن و مدیریت اقتصادی جهان کنونی و سلطه اقتصادی با خود سلطه و تحمیل فرهنگی و هویتی نظام لیبرالیسم غربی را با خود به همراه خواهد داشت که این امر با ریشه‌ها و بنیادهای ملی و هویتی بسیاری از دولت‌های کنونی در سطح نظم جهانی ناسازگار است و واکنش‌های سیاسی و هویتی را خواهد برانگیخت. این جنبش‌ها در مقابل تمایل سرمایه‌داری جهانی به از میان بردن تمامی ساختارهای بومی و ادغام آن‌ها در ساختارهای جهانی شکل گرفته است. احیای قومیت‌گرایی و ملی‌گرایی نوعی ایستادگی در مقابل جهانی‌شدن سرمایه‌داری جدید است. رسانه‌های جهانی نیز امروزه به‌عنوان ابزار ایدئولوژیک کشورهای مرکز و نظام سرمایه‌داری غربی دچار نوعی بلاهت ایدئولوژیک هستند که تفاوت‌های واقعی و رخ نمودن آن‌ها در مقابل جریان جهانی‌شدن را با ادبیات متفاوتی توجیه می‌کنند اما نمی‌توانند این مقاومت گسترده را انکار کنند (امین، ۱۳۸۲: ۱۲۹). جهانی‌سازی نوین که در فاصله سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۹۰ میلادی شکل گرفت دو ویژگی اساسی داشت که می‌تواند بستر مقاومت قومی-ملی شود: یکی از این دو ویژگی ساخت دولت-ملت است که در چارچوب سیاسی و اجتماعی با ظهور جهانی‌سازی تحت مدیریت اقتصاد سرمایه‌داری قرار گرفت که در دوره کنونی در حال تقابل دائمی با یکدیگر بوده و تعارض‌های درونی نظام جهانی را دامن زده‌اند. ویژگی دوم به‌عنوان یک ویژگی اقتصادی است که قوام‌دهنده بحران قومی و ملی است و آن تقابل مطلق و دائمی میان صنعتی‌شدن در کشورهای مرکز و صنعتی‌نشدن در کشورهای



در حال توسعه یا پیرامون است. با آغاز فرایند جهانی شدن تضاد ذاتی میان مرکز و پیرامون نه تنها پایان نیافته است بلکه تشدید شده است. بسیاری از الزامات صنعتی شدن واقعی در پیرامون می تواند در تعارض با مرکز قرار گیرد و این تضاد را در قالب قوم گرایی و ملی گرایی سیاسی تعمیق بخشد. احیای جریان قوم گرایی به پیدایش بحران ملیت انجامیده که جهانی شدن جدید از سوی نظام سرمایه داری را به چالش می طلبد. در دوره جهانی سازی جدید، روابط اقتصادی تعیین شده از سوی نظام سرمایه داری، خود را در قالب بحرانها و جنبش های قومی در سطح جهان نشان داده است و سازش میان روابط اقتصادی و روابط سیاسی در قالب دولت-ملت ها دیگر در سطح جهانی امکان پذیر نیست. در اثر فرایند جهانی شدن، روند انباشت جهانی سرمایه می تواند در برخی از کشورهای در حال توسعه وحدت ملی را از بین برده و در برخی دیگر بحران ملیت به وجود آورده است. به طور کلی او معتقد است که تاریخ و روند جهانی شدن و روند انباشت سرمایه در سطح نظام جهانی به زیر سؤال رفتن ایدئولوژی ملی گرایی و ناسیونالیسم انجامیده است. او تأکید می کند که فرایند جهانی سازی این نتیجه را دربر داشته است که باید ایدئولوژی ملت را در کشورهای در حال توسعه به زیر سؤال برد (امین، ۱۳۰: ۱۳۸۲).

۷.۳. بحران هژمونی

مراد از بحران هژمونی، ابزار ایدئولوژیک و فرهنگی است که به وسیله آن گروه های حاکم سرمایه داری، سلطه خود را با رضایت خودجوش گروه های تابع حفظ می کنند. در هژمونی، طبقه یا گروه حاکم تلاش می کند تا گروه های زیردست را به پذیرفتن ارزش های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب کند. ابزارهایی چون کلیساها، مدارس، آموزش و پرورش و رسانه های همگانی سلطه طبقه یا جریان حاکم را به شکل نامرئی و غیرمستقیم در بین افراد منتشر و درون افراد نهادینه می کنند. به طوری که افراد تحت سلطه، ارزش های طبقه یا گروه حاکم را به عنوان ارزش های خود بشناسند و سبک زندگی را که طبقه یا جریان حاکم گسترش می دهد به عنوان سبک زندگی خود برگزینند. بدین ترتیب، افراد بدون آنکه آگاهی داشته باشند در ساختار جریان حاکم جذب می شوند و هژمونی طبقه یا جریان حاکم را می پذیرند (Gramshi, 1979:97).

حیطه مبحث پربیندالیسم در سطح نظام جهانی، نظام سرمایه‌داری به‌عنوان جریان حاکم بر نظم بین‌المللی در ورای تلاش برای سودجوی اقتصادی و استثمار منابع کشورهای کمتر توسعه‌یافته و یا در حال توسعه در صدد است تا هژمونی خود را از طریق ابزارهای ایدئولوژیک و فرهنگی در سطح نظم جهانی مسلط کند که البته امری اجتناب‌ناپذیر توأم با تلاش برای کسب مزایای اقتصادی است. بدین ترتیب می‌توان از پیامدهای جهانی‌سازی در قالب پربیندالیسم، مسئله ایجاد بحران هژمونی برای گروه‌های تحت سلطه نظام سرمایه‌داری در نظم جهانی را مطرح کرد که از پیامدهای سلطه نظام سرمایه‌داری است. در توضیح بحران هژمونی، توجه به تفکیک دو مفهوم جهانی‌شدن و جهانی‌سازی ضرورت دارد. جهانی‌شدن و جهانی‌سازی معمولاً به‌مثابه مفاهیمی مترادف بکار برده می‌شوند در صورتی که در معنا و در لفظ مشترک نیستند و دارای معانی کاملاً متفاوتی هستند. در روند جهانی‌شدن حرکت‌ها کاملاً طبیعی است و اراده خاصی خواسته‌های خود را بر جامعه جهانی و ملت‌ها تحمیل نمی‌کند. در این شرایط، نظریه‌پردازی‌ها بیشتر به‌صورت تحلیل وضعیت آینده و با توجه به اخبار و اطلاعات و پیش‌بینی آینده است؛ اما در زمینه جهانی‌سازی قدرت‌های بزرگ برای سوق دادن جامعه جهانی به‌سوی اهداف از پیش طراحی‌شده، برنامه‌ریزی می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، در روند جهانی‌سازی، اراده معطوف به قدرت می‌کوشد خواسته‌ها و منافع خود را بر دیگر ملت‌ها تحمیل کند و به تثبیت رهبری خود بر آنان می‌پردازد. قدرت‌های سلطه‌گر منافع ملت‌ها را در مسلخ منافع خود قربانی می‌کنند و از فرآیندهای تسریع‌کننده جهانی‌شدن برای گسترش سیطره خود بر مقدرات جامعه جهانی بهره می‌گیرند. با توجه به این امر، برخی از نظریه‌پردازان برآن‌اند که جهانی‌سازی زیر سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری و شرکت‌های قدرتمند چندملیتی قرار دارد و بنابراین، جهانی‌شدن اقتصادی نوعی جهانی‌شدن فرهنگی را به دنبال دارد. این برداشت از جهانی‌شدن، همان نظریه «امپریالیسم فرهنگی» است که فرایند جهانی‌شدن را در خدمت گسترش نوعی فرهنگ مصرفی می‌داند. البته این دیدگاه خود به زیرشاخه‌هایی تفکیک می‌گردد. یک روایت آشنای آن تحمیل فرهنگ غربی بر دنیای غیر غربی است که از نظر بسیاری از صاحب‌نظران نامناسب و زیان‌بار است (هالتون، ۱۹۹۳: ۱۴۱).



نظام سرمایه‌داری باعث می‌شود تا فرد علاوه بر اینکه از طریق روابط اقتصادی یا پیوندهای سیاسی هویت پیدا کند از طریق هژمونی فرهنگی هویت می‌یابد. صنایع فرهنگی نظام سرمایه‌داری فقط به تولید کالا نمی‌پردازند بلکه فهرستی از معناها را فراهم می‌آورند که از طریق آن‌ها جهان اجتماعی به انضمام جهان کالاها را می‌فهمیم و بر آن اساس دست به عمل می‌زنیم (ایالات متحده امریکا «فرهنگ» خود را به صورت گسترده و بی‌واسطه‌ای در اقصی نقاط جهان رواج می‌دهد. این مبحث فقط در اطلاع‌رسانی و رسانه محدود نمی‌شود و حتی در رفتار و آداب و رسوم تجلی می‌یابد)؛ مانند مکدونالدیزاسیون در صنایع غذایی و گسترش شیوه‌های فرهنگ غذایی غربی در کشورهای غیرغربی). ز ویژگی‌های نفوذ فرهنگ غربی - آمریکایی در جهان سوم ترویج مصرف‌گرایی نو در این کشورهاست. مصرف‌گرایی نو بر مبنای ایجاد نیازهای کاذب است. نیاز کاذب مصرف‌انبوه را با خود به ارمغان می‌آورد. برای مصرف‌انبوه، باید کالای کم‌دوام تولید گردد. کالاهای کم‌دوام تولیدشده در کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای جهان سوم سرازیر می‌شود و یا حتی در کشورهای در حال توسعه به مدد سرمایه‌داری وابسته تولید می‌شود. از سوی دیگر، وسایل ارتباط جمعی الگوهای مصرف‌گرایی افراطی را به مردم القا می‌کنند. با بالا رفتن میزان مصرف کاذب، سرمایه‌های مملکت به عوض عمل کردن در سرمایه‌تولیدی به صورت مصرفی تلف می‌شود و این بزرگ‌ترین ابزار نظام سرمایه‌داری لیبرال برای گسترش فرهنگ خود در این کشورهاست. (پهلوان، ۱۳۸۲: ۵۲۹). نظم سرمایه‌داری، فرهنگ خود را به صورت گسترده و بی‌واسطه در اقصی نقاط جهان رواج می‌دهد. این مبحث فقط در اطلاع‌رسانی و رسانه محدود نمی‌شود و حتی در رفتار و آداب و رسوم تجلی می‌یابد. بسیاری از منتقدان معتقدند که این نظام سرمایه‌داری است که جهانی می‌شود و علت و زمینه این گسترش نیز در اصول و منطق مدیریت و اقتصاد سرمایه‌داری نهفته است. از دید آنان منابع، ابزارها و شیوه‌های نفوذ فرهنگی نظام سرمایه‌داری از طریق جهانی‌شدن بسیار متنوع و متفاوت است (هالتون، ۱۹۹۳: ۱۶۹).

۷.۴. بحران انباشت

بحران انباشت یکی از بحران‌هایی است که پیوند عمیق و نزدیک با حوزه اقتصاد سیاسی

بین‌المللی و شکل‌گیری نوعی پربیندالیسم، جهانی‌سازی و سلطه نظام سرمایه‌داری دارد. بحران انباشت به معنای انباشت سرمایه و غارت منابع توسط نظام سرمایه‌داری و در نتیجه ایجاد بحران انباشت منابع و افزایش شکاف به لحاظ فقر و ثروت در میان کشورهای توسعه‌یافته و کمتر توسعه‌یافته و یا در حال توسعه است. این به معنای افزایش بی‌عدالتی در سطح نظم جهانی و گسترش فرایندهای پربیندالیسم در نوع تعامل میان کشورهای نظام سرمایه‌داری غربی و دولت‌های در حال توسعه است. یکی از خصوصیات ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری جهانی این است که با فقر و نابرابری به گونه‌ای برخورد کند که آن را مشکل کم‌یابی منابع و یا رشد ناکافی بداند. در حالی که این چنین نیست. جهان به اندازه کافی در تولید غلات پایه رشد داشته که به تنهایی برای هر فردی که در روز ۳۶۰۰ کالری مصرف می‌کند، مناسب است. مطالعه‌ای در مورد دوره‌های قحطی در مناطق جهان سوم در نیمه دوم قرن بیستم نشان می‌دهد: «کشورهای گرسنه» به فراوانی غذا تولید و حتی مواد غذایی به بازار جهانی صادر می‌کردند در حالی که در دوره قحطی بسر می‌بردند. مشکل گرسنگی و محرومیت مسئله فقدان منابع نیست، بلکه چگونگی تقسیم و توزیع این منابع است. چه کسانی، کدام گروه و طبقات کنترل منابع را در دست دارند؟ و چگونه آن‌ها بکار برده می‌شود؟ دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به‌طور عمده دوره‌های بود که رشد ناپایدار در اقتصاد جهان وجود داشت و سطح زندگی برای بیشتر مردم جهان روبه کاهش داشت. جهانی‌شدن، تنور فرایند سریع قطبی‌شدن اجتماعی جهانی و بحران بازتولید اجتماعی را گرم کرد. در بیشتر کشورها تعداد میانگین افرادی که جذب بازار جهانی شده و تبدیل به مصرف‌کننده جهانی می‌شوند افزایش پیدا کرد. مع‌هذا این واقعیت وجود دارد که شکاف میان غنی و فقیر در جامعه جهانی از دهه ۱۹۷۰ به بعد عمیق‌تر شده است. جمعیت وسیعی با تحرک رو به پایین روبرو بوده‌اند. حتی صندوق بین‌المللی پول مجبور شد گزارش سال ۲۰۰۰ را بپذیرد که در دهه‌های اخیر تقریباً یک‌پنجم جمعیت جهانی سیر قهقرائی داشته است. این مسئله بحث‌برانگیز یکی از شکست‌های بزرگ اقتصادی قرن بیستم بوده است. در حالی که درآمد سرانه جهانی طی دوره ۱۹۶۰-۱۹۹۴ سه برابر شده است، بیش از ۱۰۰ کشور درآمد سرانه آن‌ها در دهه ۱۹۹۰ کمتر از دهه ۱۹۸۰ در بعضی موارد حتی کمتر از دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۶۰ نیز بوده



است (Ralph Gomory, 2001: 51). در زمینه بحران انباشت، فرایند جهانی سازی به مثابه نتیجه گریزناپذیر منطق درونی نظام سرمایه داری از منظری رادیکال موردنقد قرار می گیرد. از منظر ناقدان رادیکال، جهانی سازی که عمری به درازای نظام سرمایه داری دارد، نشانگر مرحله جدیدی از امپریالیسم است. به اذعان هری مگداف (۱۳۸۰) در سه سال آخر دهه ۱۹۸۰ جریان سرمایه گذاری های خارجی بر پایه قیمت های سال ۱۹۸۰ بیش از یک صد میلیارد دلار بوده است؛ یعنی ده برابر سرمایه گذاری های در سه دهه نخست ۱۹۷۰ بین سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ جریان خروج سرمایه گذاری های خارجی مستقیم سالانه در حدود ۲۹ درصد رشد داشته است. جریان از این قرار است که این سرمایه گذاری های خارجی، رشدزا و عمدتاً حاصل رقابت بیش تر فراملیتی ها در بازارهای خارجی برای مقابله با رکود اقتصادی بوده اند، گرچه سرمایه برای جستجوی سود نیاز به انگیزه خاصی ندارد. به هر حال، اهمیت روزافزون سرمایه گذاری خارجی و انباشت آن چیز تازه ای نیست؛ اما گسترش پر قدرت بنگاه های چندملیتی راه را برای مرحله جدید جهانی شدن باز کرده است. در این میان سهم کشورهای توسعه یافته در حوزه سرمایه گذاری خارجی و انباشت سرمایه با روند جهانی سازی افزایش پیدا کرده است. در هر صورت، موقعیت نسبی آمریکا در میانه دهه ۹۰ افزایش پیدا کرده است. سهم اروپا و انگلستان با یک افت میان دوره ای بالا رفت. ژاپن نیز سهم خود را از ۷ درصد به بالای ۱۱ درصد رسانید. ژاپن و آلمان به سرعت به صحنه آمده، روی هم سهم خود را از ۱/۹ درصد به حدود ۲۱ درصد رسانیدند؛ اما تحول جالب تر کاهش مداوم سهم کشورهای توسعه نیافته از انباشت سرمایه های خارجی مستقیم بود که از ۳۱ درصد در میانه دهه ۶۰ قرن گذشته به کمتر از ۲۰ درصد در میانه دهه نود همین قرن رسید، که این به معنای آن است که سرمایه ها در میان کشورهای توسعه یافته سرمایه گذاری شده اند. به جز کشورهای توسعه یافته، دیگر کشورها نتوانسته اند و نمی توانند به بازارهای جهانی صنعتی راه یابند: آن ها با غول ها دست به گریبان اند. کشورهای نیمه پیرامونی (مانند کره) وضع کاملاً استثنایی دارند و پایگاه های خاص جهان مرکزی هستند. بخش عمده ای از حاصل سرمایه گذاری ها، تجارت ها و وام ها عبارت اند از: خروج از پیرامون و رفتن به مرکز. نظام سرمایه داری در رشته هایی که سهم خود را در سرمایه گذاری خارجی کاهش

داده، در واقع با تمهید «سود بی‌سرمايه‌گذاري» يعني استفاده از سرمايه‌بري در جهان در حال توسعه با استفاده از فناوري و جز آن متوسل است (مگداف، ۱۳۸۰: ۸۳).

نظام جهاني بر اساس نابرابري در استفاده از منابع انساني و طبيعي ساخته شده است. اين نظام از راه‌هاي گوناگون نه تنها در جهت بازتوليد خود، بلکه در راستاي افزايش نابرابري ذاتي و دروني‌اش نيز کار مي‌کند. اين نظام، کار خود را از طريق تجارت، وام‌دهي و سرمايه‌گذاري خارجي و با واسطه‌گري کارگزاراني چون صندوق بين‌المللي پول، بانک جهاني، سازمان تجارت جهاني و دستگاه‌هاي سازمان ملل متحد انجام مي‌دهد. در اين اوضاع، وقتي کشور کم توسعه در حساب ارزي خود با کسري روبه‌رو مي‌شود (درآمد ارزي آن کم تر از هزینه‌هاي ارزي مي‌شود)، بايد راهي براي تسويه حساب و پرداخت مابه‌التفاوت بيابد. برخلاف آمريکا، کشورهای کم توسعه نمي‌توانند اين مابه‌التفاوت را با پول ملي خود بپردازند. پس کشورهای کم توسعه به دليل نارسايي منابع ارزي خود ناگزيرند باز دست به استقراض بزنند و باز در مرداب بحران مالي، ناکارآمدي، نابرابري و فقر فروروند. جهاني‌سازي همين روندها را تقويت مي‌کند (مگداف، ۱۳۸۰: ۸۹-۸۴).

۸. نتيجه‌گيري

مقاله حاضر تلاش داشته است تا بحران‌هاي برآمده از ظهور پربیندالیسم يا جهاني‌سازي نظام سرمايه‌داري را در سطح نظام بين‌الملل تجزيه و تحليل کند. اساساً پربیندالیسم، چارچوبي براي بررسي عملکرد فسادآلود کارگزاران سياسي دولت‌ها در سطح داخلي است که در اين مقاله به عايرت گرفته شد تا مناسبات استثماری در سطح نظام بين‌الملل را در چارچوب حامي پروري تبين کند. پروژه جهاني‌سازي که از سوي نظام‌هاي سرمايه‌داري طراحي شده و در سطح نظام بين‌الملل به اجرا در آمده است، وجه استثماری نظام سرمايه‌داري را تقويت کرده و نوعی پربیندالیسم بين‌المللی ايجاد کرده است که به سهم خود موجبات بروز بحران‌هاي متعدد در درون دولت‌هاي توسعه‌نيافته شده است. مناسبات استعماری و استثماری غالب در نظام سرمايه‌داري، ساختار و عملکرد دولت‌هاي در حال توسعه و کمتر توسعه‌يافته را با بحران‌هاي چند چه در سطح داخلي و چه در سطح بين‌المللی مواجه مي‌کند. بحران‌هايي مانند بحران مشروعيت، بحران هويت، بحران



هژمونی و بحران انباشت که نابرابری‌های هرچه عمیق‌تر را برای دولت‌های توسعه‌نیافته در سطح نظم جهانی به همراه داشته و این کشورها را به منبع غارت و استثمار کشورهای توسعه‌یافته تبدیل کرده است.

فهرست منابع

الف) فارسی

- اسمیت، استیو، بیلیتس، جان (۱۳۸۳)، جهانی‌شدن روابط بین‌الملل در عصر نوین، (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- امین، سمیر (۱۳۸۲)، سرمایه‌داری در عصر جهانی‌شدن، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نشر آگه.
- برگر، پیتر و بریجیت، کلنر، هانسفریدا (۱۳۸۱)، ذهن بی‌خانمان، نوسازی و آگاهی، تهران: نشر نی
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۱)، توسعه فرهنگی. ترجمه احمد صبوری و شهرآشوب امیرشاه، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ستاری، سجاد (۱۳۹۰). «پارادایم قدرت به‌مثابه رهیافت نظری جدید و جایگزین نظریات دولت و نظام سیاسی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۳، تابستان ۱۳۹۰.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۱)، در جست‌وجوی هویت همراه با ماه نیا نعمت‌اللهی، تهران: انتشارات الهدی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۲)، نظریه‌های گوناگون درباره‌ی جهانی‌شدن، تهران: سمت.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- مگداف، هری (۱۳۸۰)، جهانی‌شدن با کدام هدف در کتاب جهانی‌شدن با کدام هدف، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نشر آگه.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳)، ملیت، ترجمه داوود غرایاق زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰)، بحران مشروعیت، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: گام نو.

- والرشتاين، امانوئل (۱۳۷۷)، سياست و فرهنگ در نظام متحول جهاني، ترجمه پيروز ايزدي، تهران: نشر ني.

ب) منابع انگليسي

- Chen, Sylvia Xiaohua, Benet-Martinez, Veronica, Harris Bond, Michael. (August 2008). Bicultural Identity, bilingualism, and Psychological Adjustment in Multicultural Societies: Immigration-based and Globalization-based Acculturation, *Journal of Personality* 76:4, The Hong Kong Polytechnic University & University of California at Riverside, The Chinese University of Hong Kong.
- Cox, Robert W. «Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory», *Millennium: Journal of International Studies*, Vol. 10, No.2, p.p126-155, University of Stockholm, p-p 180-196
- Gomory, Ralph and Baumol, Wiliam (2001) *Global Trade and conFlicting of National Interest*, MIT Press, Cambridge, USA.
- Gramsci, Antonio (1979). *Selection from Political Writing (1921-1929)*, London: Lawrence and Wish art.
- Holton, cit, p.163, Mernisi, *Islam and Democracy*, (London: virago, 1993), p.141.
- Jensen Arnett, Jeffrey. (October 2002). *The Process of Globalization: Regional Snapshots*, *American Psychologist*.
- Joseph, A, R (1987) *Democracy and Prebendal Politics in Nigeria, The Rise and Fall of The Second Republic*, Cambridge University Press, New York.
- Kilminster. R, (1998), *the Sociological Revolution*, London, Routledge.
- Lowy. M, (1998), *Globalization and Internationalism*, *monthly Review*.
- Miler, David. (Nov.27, 997). *On nationality*, Oxford University Press, USA.
- Rajchman, John. (1995). *The Identity in Question*, London: Rout ledge.
- Renchen, John. Ed. (1998), *Economic Effects of Globalization*, Ashgate Publishing Company, Brook Fied, Vermont, USA.
- Sweezy, p. (1997), *More or Less on Globalization*, *Monthly Review*.

The crises arising from state prebendalism in international relations in the era of globalization

Abstract

Introduction: Prebendalism and prebendal state is a type of political system in which elites and government officials, in the form of patron-follower politics, enjoy special privileges in excess of ordinary rights due to their specific roles and actions in political positions, and with extensive and special access to sources of power and wealth, they turn the political and economic system into the service of their personal and gang interests. In this way, they push the political system towards organized corruption. The dominance of the capitalist system over world economic relations and the implementation of division of labor have led to the emergence of a type of Privatization at the international level and have transformed the world into two poles of developed states and developing or less developed states. In international relations, since the emergence and dominance of the capitalist system, a kind of patronage policy emerged at the level of the international system, which divided the world into two poles of developed states and developing or less developed states. This patronizing policy at the level of the international system refers to the relations during which the developed countries, using power mechanisms and supporting the governments without internal legitimacy, while ensuring their survival, prepare the preparations for the plundering of the resources of their own countries. Supporting the survival of illegitimate oil-producing governments in the Middle East is one of the clear examples of international prebendalism. This phenomenon leads to the emergence of crises in relations between countries, which has become the main question of this article: What crises has the emergence of prebendalism in international relations through the globalization of the capitalist system created in the interactions of developed and developing countries? The hypothesis of the article is that the emergence of prebendalism as a result of globalization has caused crises of legitimacy, hegemony, identity and accumulation in international relations.

Methodology: The findings of the article, which were obtained from the descriptive-analytical method and by presenting a specific theoretical approach for the analysis of prebendalism in the international order in the framework of the methodology of historical sociology of international relations,

Findings: Findings show that the crises that have occurred have deepened economic inequality and political, exploitation and exploitation, political and economic dependence and backwardness of developing countries with developing countries. In fact, prebendalism has turned the international economy into a kind of gambling market system in which a group of governments always wins and another group always loses. The colonial and exploitative relations prevailing in the capitalist system confront the structure and functioning of developing and less developed states with several crises both at the domestic and international levels. Crises such as the crisis of legitimacy, the crisis of identity, the crisis of hegemony and the crisis of accumulation have brought about ever deeper inequalities for underdeveloped states at the level of the world order and have turned these countries into a source of plunder and exploitation by developed countries. Examining the dimensions of the four crises in the form of state prebendalism at the level of the world order is one of the undeniable results of the capitalist system.

Conclusion: This article has attempted to analyze the crises arising from the emergence of prebendalism or the globalization of the capitalist system at the level of the international system. Prebendalism is essentially a framework for examining the corrupt performance of political agents of states at the domestic level, which has been borrowed in this article to explain exploitative relations at the level of the international system within the framework of patronage. The globalization project designed by capitalist systems and implemented at the level of the international system has strengthened the exploitative aspect of the capitalist system and created a kind of international prebendalism that has, in its turn, caused the



emergence of numerous crises within underdeveloped states. The colonial and exploitative relations prevailing in the capitalist system confront the structure and functioning of developing and less developed states with several crises both at the domestic and international levels. Crises such as the crisis of legitimacy, the crisis of identity, the crisis of hegemony, and the crisis of accumulation have led to ever deeper inequalities for underdeveloped states at the level of the global order, turning these countries into a source of plunder and exploitation by developed countries.